

بر پیرایه شب پیر و دوسی اندر زمانه نبود و به همان بد که بخش جوانه نه بود و به همان مرد
 از بر و گلدر و از به شد از گفته سن همه زنده باز به بسی رخ بر دم درین سال سی به هم زنده
 کرد و درین پاری به بسی سال بر دم درین نامه رخ به که شاه بخشد با و اش گنج به
 بیادش من گنج را کشاد و به مرا خرمای قناعی نداد و به قناعی نیز زیدیم از گنج شاه به
 از این قناعی خریدم ز راه به فزون یافت از من با نعام هر به تن شادمان شد قناعی سپهر
 و گرنه همان زمانه بی جنبه در راه دانش گرامی بری به چو گنبدی از نیکوان این سخن به
 ز این شایع به کمین به و گرنه گونی کارم نگاه به نگر وی چنین وز کارم تبار به اگر
 شاه را دستگاری بی به مرز و او پایگاهی بی به که سینه خداوند هستی مسا و به جو افرو
 تنگدستی مسا و به بعین روشن اگر بگذری به شود جامه نوبه عنبری به و گرنه بگری سو
 ا بخت گریه از و جز سیاهی به منی و گرنه در ختیکه تلخ است او را شست به و در اگر نشانی بیخ
 بهشت به و در از جوی خلدش به نگام آب به بیخ انگنی شیر ما شهداب به سر انجام
 گوهر کار آور و به همان سوز تلخ بار آورد و به زید اصل چشم بهی است من به بود خاک در چشم
 انباشتن به بزرگی سر به بختا نیست به و و صد گفته چون هم کرد است به مرام
 کرد و در کان به سخن به به بری و علی شد کمین به اگر در کف پای سلیم کند به تن نالو از جوی طبع
 کند به برین زاده ام به برین بگذرم به شاکی پیغمبر و حیدرم به که ترسم که دارم بر و سن
 ولی به بیل پاک به بری و علی به بدان گفتم این بیت های بلند به که شاه گیر و ازین کار
 نند به اگر چشم داری به و دوسرای به بنزدی و علی جوی ای به گرت زین بر آید کنا
 شست به همین است آئین راه من است به جهان کرده ام از سخن چون بهشت به کردن
 پیش تخم سخن کس نه کشت به منم تا جهان باشد و روزگار به فرستم یاری بر شهر بار به که
 فر دوسی طوسی پاک خفت به تا این نامه از بهر محمد و گفت به نیامنی و علی گفته ام
 نه از بهر دنیا بدین گفته ام به گرم گشت تیر و در شاه گنج به بقیتی شد با و گنج به بیخ
 محمد اما به علی به بهر به جهان و علی و دوسی به چو آباد دارم بقیتی سرای به چه خواهم ز نیامی
 ریاسه به کنون عمر ز دیک بقا و شده به امیدم یکبار بر باد شد به

خدا یا توئی و محو سوستگیر | بخششای تقصیر این مرد سپید

و کتابت این صاحب بیان اسباب عاصیه و موفقیات و همایون گشت

بیان ساندیم من این داستان به بخت از گفته باستان و دیگر سر چه گویم جزوفی
 بود و فرزند او چه جویم جزوفی بود و کنون خواهم از پائل پرده و کار به که دار و مرد و چهل
 سازگار به امید که دارم بدل خویش من به بر آری خدا از کم و بیش من به مراد
 پایگاهی رسان به ابر مرید استگای رسان به پیام از نوگنا و مراد و بیکی و سه
 دستگا و مراد که نازده باشد بوم نیک نام به بیکی شود و هم سر انجام کام به با اولاد من
 یک نامی دبی به ابر نزلت دستگای دبی به امان از خویش و تبار مراد که گمده از مر
 و دستدار مراد به خویش تبارم کن فضل خویش به که باشد شادان همه پیش و پیش
 نذر تو باشد به تر زبان به نیاید بجز نام تو بر زبان به باقائی من چشم و جایی بی به با اولاد
 او پایگاهی دبی به امید که باشد بدش اندرون به خدا یا بر از فرزند و فرزند
 ابر دولت و منزلت پرستان به سر او از کن ربه سر دران به بده دستگای که دار و
 امید به ابر پایگاهی کن کسید به به پایگاهی بنیدی او را به باشد کس مای بنیدی او را
 پر مصطفی پایگاهش دبی به به علی و دستگایش دبی به گنا هوش یا میز روز خشر به
 شفیع او را با و خیر البشر به نام محمد بنام علی به بر فضل گردان خفی و جلی به محمد علی را
 خدا ساز و در به علی و محمد بر سازگار به چه بر و همیان این نامه کرده تمام به ابر خیر
 با و از وی سلام به ما و ایا با ایشا و کام به بخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم این نامه که در
 بیان به نر فصلی هزار و در صد چل بران به نر حیرت از ان بر فرود گویم نو به که خوانند این
 نامه را نو بود چه بر فرزند و هم نیرت بر ان به که در هر دو سخن ختم شود داستان به
 بسا نام و این نامه تا جاودان به بخت محمد شفیع که زمان به



خاتمة بسم الله الرحمن الرحيم الطبعة

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه الشامه فصاحت البيان شخصن لحوال شاهان محمد چاوزم و چه از زم
در عهد عدلت شاه شاهان خاقان زمان عادل کامل با اول در با اول فریدون فرخنده کلاه
نوشیروان عصر سلیمان و سنگاه قریت نواز عدل گستر کار ساز و او پرورد خورشید نظیر عطار بود
میر خشم کیوان علم ناسید نعم جیسیم قمر خدم طوک الکرام بود منصور ناصر الدین سکندر جاه
باو شاه عادل قیصر زمان سلطان عالم محمد و احد علی شاه باو شاه او و خلد امده ملکه و
که بدولت عنایت سقا پیش و ساوه وزارت بذات بایرکات اعظم الامر اشرف الوزرا
وزیر اعظم دستور معظم رکن رکن خلافت و جهان نزاری اعتضاد سلطنت و شهریار
امیر الامر مدار الیهام و زرار الممالک معتمد الخاقان ملک السلطان سیف سلول بازو
شاهنشاهی شرح مصقول موکده دشمن گامی مساعد مساعد بکرنگی و صفایانچ مساج صد
و وفامر میر شاپست اخلاص کزین خانه زا و عقیدت شت صفوت امین مختار
ذی اقتدار یار وفادار سپه سالار رستم نواب حضور عالم مدار الدوله قنطر الملک سید
علی نقی خان سپاه و سپه جنگ در ام اقبال که از جوان سخاوتمند عاظم زلزله را و در
میدان سخاوتمند اجل نفعون اما جایزه این مضمون ابرار بر قامت باکر امش خنجر

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

مشرف بجز و نازت و خاکساران کور سپهاسی و چندی سپهاسی خلف نوان
هر و میان سنگه سولاف نشوید که ابا و اجد انبک خوارگی این خاندان عالی نسب
والا و در بیان و کلیل السلطنت مختار الملک مدار الیهام نواب مدار الدوله سپاه و
صمصام جنگ انار اندر بران سر فر از و فی زمانه بجهت جلیل القدر شکیری و دیوانی
وزارت ممتاز و در شسته بجزی مطابق سلسله جلوس والا اقبال طبع در آرشانامه

بن سال از سرانده سری هوای جوانی از سر آمد مازم به کما ساز می بی نیاید که شش از چهره و چهره
معروف صفا نش از فهم و دکان بر است صدق فرقی میسازد که سلطان عالم خلد است ملک و بر سلطنت بمانند
نواز شش حضور عالم نواز اصحاب به با و در ام اقباله و اجداد نامی که بدبل بود ظهور ال نیاس
و شاه یکام حسب مرام در بر رسید میضرعه به ارشاد که خدا احد به ارشاد خدا به الهی بلکه هر روز
انجم بکسر بر افلاک و فوق کسکش عالم است آری که سلطنت به جهان بینی بخاوس بود فاضل ابو و
انتر اعظم سلطان عالم خلد است ملک و سلطنت غنبت از امی کشور کشائی و در ب سراسر
دارائی با و کند وزارت بذات غنبت آیات حضور عالم به با و مرام فتنه
شکلن شود او امین برت العباد و بخت لیب و آله الامم و

قطعه تاریخ طبع از شایخ طبع اعرف نشی اشرف علی اسرار

<p>گو سہ ہامی با سنجاندی سہامی با کر کس بختے این چنین در بند تاملک غم اہل حبت بہر سنا مشتاق و ملک عدم عوطہ با در بحر فکر سال تاریخش زوم</p>	<p>خاص زبان نرید نشی جی سادو نگار انتخاب شاہنامہ انتخاب طبع کرد آفرین جوان روح فروری بفرود کس برین چون طبع آمد ز حکم مرد و موصوف آن کتاب</p>
---	--

ناکہان اشرف بگویند مبرزات فاین ندا
کرد ثانی شاہنامہ طبع سالش کرن رسم

۱۳۹۸ ایضا

<p>پیاسی مطبع علوی بہتر شور نامیہ نامے رسم کہ</p>	<p>عجائب انتخاب شاہنامہ تجہی اشرف اگر بی فکر تاریخ</p>
---	--

قطعه تاریخ از طبع سپہر بلال امیر علی خان گل لال

<p>تصنیف گشتہ بود چنان شاہنامہ تا بہ شد اختصار از ان شاہنامہ</p>	<p>وقت سعید ساعت محمود و عبد جوش زان عہد نامہ زمانہ حال این نشد کہ</p>
--	--

این جوهر و نور و فضل و بهر رسیده
بشکل تو بود الهی کور سها
و مطبوع صحیح علی بن شمس خانزاد
مدر حضور عالم و نواب نامدار

در بر بسم که نه یافته جان شایسته
بنمود این خلاصه از ان شایسته
مطبوع صحیح نفع جهان شایسته
شد بشکوه و عزت شان شایسته

بشنید سال طبع و بی از آسمان کمال
بهر وزیر طبع شد آن شایسته
۶۸ ۱۲

بعد از آنکه که کتاب فصاحت البیان معروف به خلاصه الی شایسته نامده بطبع فرمایند
نوشته عظیم نظیر فقهی کور سهای صاحب دیوان بی عدیل و دیوان این
چندی سهای صاحب خلفان مویخ همه در ان دیوان کور سهای سنکه
محقق مولف این کتاب تصحیح فرادان و بهدلی پایان عالم لوزی فاضل معنی قولی
محمد معشوق علی سلمه الله القوی در ایام سعید و اوقات حمید و مطبوع علوی
نسب به علی بن عثمان عفا و الله الرحمان تاریخ بنیست پنجم شهری ۱۲۶۸ هجری قمری بر این طبع

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و نعت این فریگی است بنا تحقیقات اسمای ملوک مبارزان و ایات
و غیره که در خلاصه اشایسته نامده آمده از کتب لغات نامده و در نجات
نوشته بیرون مفهوده است اشاره بآنچه شش رفت
فریگی شایسته شرح غیاب لغات
جهان قساطع شرح لغات و قانوس
مردود الفصح لاک کتب لغات ج بهار محرم

آزاد

آمن سوزن عابین نام پدر فریدون نسکون شاکت
 بروزن استین بگفته اند تقدیم نقالی بر برونه تریاد
 اوزباشجان نام ملکیت مغربی ایران الامار
 آنجا شهر تیریزه نام آتشکده آنجا نیز است
 اوزهرام نام آتشکده هم از جمله آتشکده فارسین
 اوزشیر باسجان نام پسر اسکن بن زمین
 که اول ساسانیان بودند
 ارشش بفتح و او سکون شین معجزه نام پهلوان ایران
 لشکر سنوهری نظیر صنعت تیراندازی چنانچه تیری از
 آمل مبرو انداخته که چهل منزل راه پست و نام سپردم
 کعبه او است که او را کی ارشش میگفتند
 از او نام شخصی که فردوسی تمک شمشیر
 رسم بگفته اند نوشته
 از رنج زاده معجزه نام پسر ارم و گویند نام عم آنجا است
 اوس علی نام حکیم مشهور
 اوشن بفتح سین سکون معجزه نام شهری از ولایت شیران
 اریسن بروزن پروین نام چهارم کعبه
 است که بر او کوچک گاوس بود
 اریطیه یکسر اول نام هرودت که آشنایان در آن
 اریواز بروزن سردار نام خوا
 بشید

استاب الفتح نام قلمو است از ولایت استمرا در کجک
 تمام شهر بار دار بود پاکسیر نام قره از سر قند
 اشید روس نام سکندر زبان یونانی
 اویسن پاکسیر نام مشهور که در شت است
 ارجاسپ بروزن طماسپ نام نمره اوزسپ
 اردوان بروزن پهلوان نام پادشاهی زل
 گشتاسپ و نام ولایتی هم
 ارزنگ نام دیو که در مازندران با رستم جنگید
 در رستم او را کشت و نام سپرد و داریکی از پهلوانان
 دوران بود چو ساسان را بقتل آورد
 ارس بفتح سین درین جمله نام شهر بود است مشهور که از
 کنایه قلینس نامین اوزباشجان از آن میگردد
 ارسطاطالوس بفتح سین و مهلات و تخاسنی
 نام وزیر شاه سکندر لفظ یونانی عیاش
 ارسطو بضم راج سکون و مخف ارسطالوس
 صفهان نام شهر مشهور از ایران
 اعزیزت یکسر اول ثالث تجانی سردار ای
 مفتوح بشکله زده نام بر او از سیاب که جهت موا
 ایرانیان و طلب آنها برای تخت نشینی از دست
 بر او زد که خود کشته شد
 افراسیاب نام پادشاه توران بن شنگ

فراطلون نام حکیم مشهور استاد اسطوب
 رفتند با کسب لعل و درین نام شهرت است
 در زمین سخن بود در اسم در ایک تیر گوشت
 اکندر به نام شهرت بنا کرده است کندی
شمال ملک مصر سیر حد فرنگ
شکبوس با کسب و کان عربی با بود و او سر و
 زمین نام میندی کشانی بود و او را با بسیار
 این ریت و سیرم با و معالیه او یک شغل کرده
شمول نام مغربی زاول حضرت یعقوب
صطخ بر وزن سخی است نام شهر که قله رس است
 ایران بر وزن ان مشهور است که از ارج هم گویند
 پیر قیصر لایت عراق فارس زبان آذربایجان
 و جبرستان و اکثر مد و شام و غیره
الولای کابلی نام نزه دار و شاگرد است
الکاس بر وزن اجلاس نام شهر بود نام
 باوشت از خزر که در پای گیلان باشد
 اندلس بضم اول و شاکت و لام سکون تالی وین
 نام شهری است در حدود مغرب
 اولیا و بر وزن جملا و نام دیوی از مازندران که
 در ستم در راه بختوانی از عقیدت گرفت و در راه بختوانی
 بر آتش گرفت و در بری ستم تا شک کاوس و سفید
 نزد ستم بعد از مازندران حکومت آنجا بود
امیران بر وزن هم بر نام انا و مصر و

امیران بر وزن شهاب نام شهری از ولایت خراسان
 و نام ولایتی بهشت
ارح کبیر اول دیوی چهل و فتح حکیم و نام فرعون
اکوان بالفتح نام دیوی که ستم را بدید
 و ستم بدست ستم شد

البا و اللات

باکان بفتح موید و م کان عربی مذکر است که نام
 مادری را که شیرین ساسان است چون شیراز پرورش
 یافته بود باو منسوب شد و گویند با یک نام مویس که
 ساسان از اشارت تولد او شیر داده بود
بخت بضم خ بضم و فتح فون و تشدید
 صادمه نام پادشاهی کاف
 بر نام ولایتی در مغرب مردم آنجا سبز چهر باشند
بشون کبیر بران وزن فرودن نام او بر سفند یار
بقت اطا نام حکیم معروف
 بلغار بر وزن گلزار نام شهری در قتلگاه نایم
بهمین نام ارد شیر سپهر سفند یار
بابل بر وزن قابل نام شهری مشهور در عراق
بارطی نام مطرب خسرو در روز
بازمان بر وزن مان نام یکی از پهلوانان
بازور بر وزن کافور نام جادوگری از توران
 که بسجرا از شکست او و آخر بدست
 رها مین گودرز شد

بزرگ و بزرگوار است بزرگواران بزرگواران
بزرگواران بزرگواران بزرگواران
بزرگواران بزرگواران بزرگواران
بزرگواران بزرگواران بزرگواران
بزرگواران بزرگواران بزرگواران
بزرگواران بزرگواران بزرگواران
بزرگواران بزرگواران بزرگواران
بزرگواران بزرگواران بزرگواران

البياء الفارسية

پشتک بوزن پلنگ نام پراور سیاب پسر
که شید میگفتندش نام باری ایران نام پسر
پولاد نام پهلوانی ایرانی و نام دیوی باز در آن
که اور پولاد و غندی میگفته اند
پشورتن نام برادر سفند یار
پیران بوزن ایران نام پهلوانی شهوانی
سر لشکر افرا سیاب پراور سیاب نام دشت
پشید او اول میشد او یازگونی که بزرگ شایب
پشید او اول میشد او یازگونی که بزرگ شایب
پشید او اول میشد او یازگونی که بزرگ شایب
پشید او اول میشد او یازگونی که بزرگ شایب
پشید او اول میشد او یازگونی که بزرگ شایب
پشید او اول میشد او یازگونی که بزرگ شایب
پشید او اول میشد او یازگونی که بزرگ شایب
پشید او اول میشد او یازگونی که بزرگ شایب

النساء الفوقانية

ساک بالفتح نام مردی
ساک بالفتح نام مردی
ساک بالفتح نام مردی
ساک بالفتح نام مردی
ساک بالفتح نام مردی
ساک بالفتح نام مردی
ساک بالفتح نام مردی
ساک بالفتح نام مردی

تور بالضم نام بزرگ توران که توح شد و کلا
توران را نیز گویند
توران نام لایقی آنطور که کلا کلا
توران دشت نام دختر خسرو پسر پسر
چار ماه پادشاهی کرد
شاهی مین بوزن قلین از القاب ستم در بین
آن بی همتا آن
تور بالضم نام دختر شاه سگهان در سرب پسر ستم

الحکم للکساری

حاکم نام حکیمی وزیر شتاب
جانوسیار بوزن فانوس از نام شخصی ستم
علازم دار که آقای خود را در جنگ نکند بفر کشت
جشن سده و شصت و پنج سال مهلتین جشنی است که سده
در روز دهم همین ماه کنند
جمشید بالفتح نام پادشاهی موروث بن پسر شتاب
دست سلطنت او یکصد سال
جندل نام دناهای زبان آورد در عهد فریدون

الحکم الفارسی

جنگل کسب اول کاف فارسی گویند ستم
تورنی که بیاری او سیاب بود ستم او قبل ستم
چهار ماه پادشاهی کرد
دنام دختر سفند یار

الخاوندان

حجاز نام و اللیخ مشهور در عرب است
خزینة نام و خزیران و سید که در کجایان بود و فرود آمدند

الخاوندان

خراب و وزن شده و نام پادشاهی یکی از پهلوانان این
خرز و خزین و نقطه و ارزده نام شهری است
خرز و ان و وزن محمدان کبیر نامی نام مبارک و در
شهر و باضم و فتح ثالث نام پادشاهان کبیر است
خرز و ان و باضم اول نام سیدیکه از عرب است

الدان

داران نام پادشاه مشهور که در ایامی کبیر باشد و او را
داراب نیز گویند و دارای اصغر پسر او است
داراب دارای کبیر گویند نام خزراده مهدین است
دانیال نام پیاپی است
دانش کاویانی کبیر اول و فتح ثانی و سکون
دشمن سجدیه نام علم فزیدون که از چرم پهلوان بود
و کادو آنگر آنرا بر او کشته نقش نگار کرده بود
دستان بافتح نام ال بن سیمان پسر ستم

الدان

ذبیح طیس نام یکی یونانی
ذوالمعدیه
رخش پسر ستم و طاق است پسران نیز گویند

رستم پهلوان مشهور خیزدالی که مشهور عرب و عجم بود
رشتو و کادو فتح اول و ستم بدالی بجز در آخر نام
از نوکران سیمای و دختر پهلوان که لشکر سیمای بود
رودابه بر وزن نوشابه نام دختر مهراب کابلی که زال
اورا خواست در ستم از دست او که شد
روشک باضم اول و فتح ششم نام دختر دارا
که سکندر اورا بوجوب وصیت ارا بکج خود آورد
روم نام یکی مشهور بجد و دشمن
زومین و در نام قلعه از دلاست توران بسیار محکم
که اسیاس الی الخاوندانند و از راه مقتحان فرست
آن قلعه را فتح کرده همیشه نامی خود اخلاص کرد آنرا
مع پسرش کشت و متصرف آن قلعه شد
ریاح نام بر وزن غلام نام پسر گو در زب
ری نام شهر سیت عراق نام پادشاه زاده ستم
ریون نیز بر وزن پیش خیز نام کبیر کاوش دلاور

الزادان

زادستان نامی بر وزن کابل نام لایت سیستان
زادان نام پسر ستم بن سیمان که سفید بود و ستم پسر او بود
زادوست بافتح و ستم دال بجد نام شخصی که دین
آتش پیسته بهم رسانید
زریر بر وزن حیر نام برادر شتاسپ
زوی بافتح نام پهلوان در ایران خجستان داهی کرد
زریر بر وزن او نام او ستم نام قصبه عراق توابع کاشان هم

نیون نام شهری در چین در قریه صیدون

السین المعجمه

سارحی وزن جابری نام شهری از بزرگان و در کتب

ساسان نام سپهر بن سغدیار از همای

سام نام سپهر و نیز نام پدر زال که بزرگتر بود

سیند یکسر اول نام کوهی است

سرخه یعنی اول فتح خاور سوجه نام سپهر از ساسان

که در امیر اور از زنده گرفت رستم یکمین پادشاه گشت

و نام بعضی از مضافات سمنان

سکندر نام پادشاه معروف از روم

سل بافتح نام سپهر بزرگ فریدون

سمنگان بفتح اول کاف فارسی نام شهری

در امپراتورین زمان آزار امیر گویند

سجانب با کسر نام لایحه کاموش کشانی ضابطه بود

سنبل نام شهری است

سودابه سوداوه بر وزن خونابه بفتح هم

گفته اند نام دختر شاه ناموران که در کاک کاکوش شاه بود

سهراب بالضم نام سپهر استم از دختر شاه سمنگان

که برای جنگ رستم فرستاد او را ایام بود رستم در اناست

سامک یکسر اول و فتح سمنام سپهر کبیر است نام

یکی از پهلوانان توران که در جنگ از فرخ بدست

ترازه ابراهیم کشته شد

سیاوخش یکسر اول و فتح داوود و سکون بکسر سوجه

دسیاوش بر وزن بناگوش نام سپهر کبیر

سیستان نام ولایت و نیز نام شهری

سیمرغ بر زنده بسیار قوی شکل که بر پیشانی او

که پیشش ساهم سبب سفید بود پیش آزار بر کوه انداخت

از حکم الهی سیمرغ بر دشته نزد چکان خود برده سهراب

کرد و قتلگه سام از زندگی او خبر یافت پشیمان شده بر کوه رفته

عذر خدمت نموده آورده اند و خوشنود سار شد

سجیه نام دیوی با زغرائی که رستم از او

المعجم المعجمه

شاپور با سوم فارسی نام پادشاهان چند نام

پهلوانی از آل فریدون که پیشش نستور نام است در

افراسیاب کشته شد و نام دخترش کارنجیه و بوم

شعیب نام سپهر معروف

شاپور و والاکاف نام شاهان از آل

اشک بن یافت که در کربلا در عهد او شهید و والاکاف

از آن گفتند که هر که از او بگریفت نهایی او بر او دریا کرد

شعرا و بر وزن او نام برادر رستم از کنیزان پیشش

که رستم اسیر خورشید دیگر مبارزان در چاهش سپیده از قوی

از خست و خود هم یک تیر رستم کشته شد

شما ساسان بفتح اول و بهترین نام مبارزی پوران

که بر دست قارن کشته شد و نام پهلوانی ایرانی در لشکر سیاوش

شمالک بالفتح و ضم سوم نام پادشاه هند که بدید پهلوان

برای جنگ رستم آمد و کشته شد

شهر و نام شهری بنا کرده و خسرو پوزیب
 شهر نام یکی از شهرهای معروف است که بنا
 بر پیشانی آن در کجای صحرا بود
شهر نام شهری است که در کجای صحرا
 بنام شهر طبرستان و شهر طبرستان
 بنام شهر طبرستان و شهر طبرستان
 که در جنگ از دست گنجینه گشته شد و نام یکی از شاکران
 سمنار و گویند نام حکیمی هم هست

الضاد المعجمه
ضحاك معرب است از نام پادشاهان که در
 که بر دوش او باریده شده بود که مغز مردم غذای آن
 می شد بدست فرعون گشته شد

الطاء المعجمه
طوس بالضم نام شهری است که در
طبرستان یعنی در ضمیمه نام قریه در شرق
طبرستان نام یکی از پادشاهان ایران
طبرستان نام پادشاهی که یکی از پادشاهان
 پیشگام بود در سلطنت او سی سال

الغین المعجمه
غور بالضم نام شهری است که در
الفاء

فیات بالضم نام رودی نزدیک کوفه
فرات یعنی اول و دوم نام پسر کسری
فانک نام یکی از پادشاهان

فرات یعنی نخستین سکون فرعون
 و در آخر همه نام دختر او است که در کجای صحرا
 بود و کهنه و پیر از دست او شد
فرود یعنی اول و ثانی نام پسر پادشاه
 از دختران او بود که در یمن گشته شد
فرهاد نام یکی از پادشاهان ایران
 نام پسر گور و نام
 پسر فرزند

فرسز و فرات یعنی اول و دوم سکون
 و در آخر همه نام پسر پادشاه که در جنگ از دست
 گلبا پسر ایران بود از اقبال او و نام فرزند
فریدون یعنی اول و دوم نام پادشاهی معروف
 بن آبتین که در کجای صحرا

فلاطون همان فلاطون که گذشت
فیلقوس یعنی اول و ثانی نام پادشاه
 و گویند مادر جدی سکندر بود
فردوسی نام شاعر معروف مصنف شاهنامه
 که در طوس سکونت داشت و گفته شده که او در آنجا

القاف
قابوس بر وزن ناموس نام یکی از پادشاهان
قاسیل نام یکی از اولاد آدم که با سبلان در جنگ
قاسیه قریه ایست در یمن که در کوفه
قازن بر وزن این نام سلوانی ایرانی در زمان کسری
قباور بر وزن مراد نام پسر نو شیروان

قراخان نام پادشاه هندوستان است که نامش

از مبارزان افراسیاب

قوس بالضم و فتح میم ناحیه میان خراسان و بلاد

جبل و ملکی در اندلس

قید افعه بالفتح و دال موحده و فتح فاما نام زنی که در

قصه بر وزن حیدر زبان و می فرزندیکه مادرش

پیش از زادن میرد پس شکم شکافته از اسرون آمد

و چون اول پادشاهان قیصره استوس نام نخستین

بوجود آمد بدین اسم موسوم گشت

الکاف التازی

کابلستان نام شهر است مشهور

بکاف و نام پهلوانی از سپهزاد های سلم بن یزید

کاموس با ثابته مجهول نام مبارزه

کشانی و او باوشه استیجاب بود

کاموس بر وزن نام کبی از پادشاهان گیلان

باشد و معنی نرود را گویند و جمعی فرعون او را علم

کاف بفتح و او نام آبنگری بود مشهور که فرعون او را علم

کاکون بر وزن سلطان نام مردی نام زنی بوده است

و در فرنگ جهالتی غیره نام دختر قیصر و هم نوشته است

ککسار یا کاف فارسی بر وزن شهر ساز نام دلا

و نام پهلوانی هم بود که باغندیا را شکست و قتل او شده

ککرات بر وزن حیات نام شهر است از رگستان

کنند بر وزن گنگو نام زنی ضحاک بود که همان طلسم بود

کرم بر وزن کرم نام مبارزه می

کبیر بر وزن صید نام مبارزه می

کیخسرو و نام پادشاه معروف است که در

کیتا و نام پادشاهی مشهور در ایران است

کبیر بزرگ ترا و نبود از نسل فریدون

کیکاوس بر وزن کیکاوس نام یکی از چهار پسر کیکاو

که پادشاه شده بود

کیومرث بفتح اول و میم و کون او نامی مشهور

اول کسی است که از فرزندان آدم ایجاد پادشاهی

و تحت نشینی بنیاد نهاد و مدت سلطنت او سی سال

الکاف التازی

کرو و او نام دختر کز و هم که بهر بزرگوار گشت

کریم بضم اول و فتح ثانی بکون نام یکی از پسران

کیشور بر وزن سخنی ز پادامد افراسیاب

کیشاسف با فاء بر وزن معنی کیشاسف

که سپهرها سپ باشد

کریمین بضم اول بر وزن خرمین نام پهلوانی ایرانی

کسیر بضم اول و فتح ثانی بر وزن محترم نام پهلوان

کسیر بر وزن کسیر و نام سپهر که در پهلوانی است

کشتاسف بضم اول بر وزن کشتاسف نام پهلوان

ست سحر و فن و او پدر پهلوانان است

کل بضم اول بر وزن پر زهر

نام زون پریان و یه است

کتابت در سال هجرت و سکون او فارسی نام
قدوس است که در شهر ساخته بود و نام
در وقت و شرف که بقیته الارض شهرت است
گودرز بنام اول وقت سوم کشور او که بر گویند
گیلان نام شهرت مشهور است
کیوروز بنام دیو نام پهلوانی سپه گودرز است

اللام

لا و بر وزن شاه نام شهر که در زمان قدیم کجا
وال اجد رانی قرشت بوده است
له اسب بر وزن گشتا نام یکی از شاهان این

الکلیه

ما ز ندران ملک طبرستان باشد حکومت چون
بود کاوس پستمانت ریح فتح آنجا که در سخنش نمود
و مخف آن باز در وزن خاتمه است
مامون شریف نام پادشاهی است معروف
مانوچهر صاحب برهان میفرماید که چون یکی از
مستوفی در مارج بنویسند جمله شد که رخ پناه بکوه
مانوش بر دو چون منوچهر دران کوه متولد شده بود
اورا مانوش چهارم کرد و انوشی طاهر مانوچهر مخف آن
مانوشان وزن خاتمه نام یکی است که مشهور
وران متولد شد و آنرا مانوش هم میگویند
ماه فرید نام یکی از پادشاهان است که در مروج
بنام او منبری در فلور نام بود و منوچهر از آن منوچهر است

مامینار نام وزیر داری که بطبع نفس و شاه در کشت چش
سکندر رفته انعام خود سگ کند را و را بر کشتند
محمود نام پادشاه غزنین که برای او شله نام گرفته شده
مد نام شهر مشهور است
مدراس بن نام در صحاک که بجایه صحاک گفته شد
مصر کبیر اول سکون گمانی برای قرشت بلغت غر
میمن شهرت عمودا شهر که معروف است شهرت مخصوصا
منوچهر مخف مانوش چهر است
نیشی پاره باستانی مجهول برای غاری وزن معنی
نام دختر او سیاب که بر بن عا شق شده بود
مهرا کابلی بر وزن کمراب نام پادشاه کابل
مهراج بر وزن مارج نام یکی از پادشاهان
ست و منهدوان آنرا مهراج خوانند
مهرا ن کبیر اول بر وزن طهران نام دو خانه است
عظم نام مرآت صاحب فضائل و نام پادشاهی هم بود
میرین کبیر اول فتح برای قرشت نام او مانوچهر است
میلاد نام سرداری از لشکر کاکا

الکون

نام پدید سپاه ووزوزن جاوید نام آور کند روی کر
زکان نام در مروج است که از نام هم گویند
نکفتا کسوف قاری بای معروف است که در مروج
بالف کشید نام یکی از پادشاهان است که در مروج
نور بر وزن کوشه نام سپهر منوچهر

در معالجات و طبقات طبیبان و مقاصد عمل سوره مجری مصنف مرحوم

ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه
۱	بسیار	۲۰	۱	بسیار	۲۰	۱	بسیار	۲۰
۲	بسیار	۲۲	۲	بسیار	۲۲	۲	بسیار	۲۲
۳	بسیار	۲۴	۳	بسیار	۲۴	۳	بسیار	۲۴
۴	بسیار	۲۶	۴	بسیار	۲۶	۴	بسیار	۲۶
۵	بسیار	۲۸	۵	بسیار	۲۸	۵	بسیار	۲۸
۶	بسیار	۳۰	۶	بسیار	۳۰	۶	بسیار	۳۰
۷	بسیار	۳۲	۷	بسیار	۳۲	۷	بسیار	۳۲
۸	بسیار	۳۴	۸	بسیار	۳۴	۸	بسیار	۳۴
۹	بسیار	۳۶	۹	بسیار	۳۶	۹	بسیار	۳۶
۱۰	بسیار	۳۸	۱۰	بسیار	۳۸	۱۰	بسیار	۳۸
۱۱	بسیار	۴۰	۱۱	بسیار	۴۰	۱۱	بسیار	۴۰
۱۲	بسیار	۴۲	۱۲	بسیار	۴۲	۱۲	بسیار	۴۲
۱۳	بسیار	۴۴	۱۳	بسیار	۴۴	۱۳	بسیار	۴۴
۱۴	بسیار	۴۶	۱۴	بسیار	۴۶	۱۴	بسیار	۴۶
۱۵	بسیار	۴۸	۱۵	بسیار	۴۸	۱۵	بسیار	۴۸
۱۶	بسیار	۵۰	۱۶	بسیار	۵۰	۱۶	بسیار	۵۰
۱۷	بسیار	۵۲	۱۷	بسیار	۵۲	۱۷	بسیار	۵۲
۱۸	بسیار	۵۴	۱۸	بسیار	۵۴	۱۸	بسیار	۵۴
۱۹	بسیار	۵۶	۱۹	بسیار	۵۶	۱۹	بسیار	۵۶
۲۰	بسیار	۵۸	۲۰	بسیار	۵۸	۲۰	بسیار	۵۸
۲۱	بسیار	۶۰	۲۱	بسیار	۶۰	۲۱	بسیار	۶۰
۲۲	بسیار	۶۲	۲۲	بسیار	۶۲	۲۲	بسیار	۶۲
۲۳	بسیار	۶۴	۲۳	بسیار	۶۴	۲۳	بسیار	۶۴
۲۴	بسیار	۶۶	۲۴	بسیار	۶۶	۲۴	بسیار	۶۶
۲۵	بسیار	۶۸	۲۵	بسیار	۶۸	۲۵	بسیار	۶۸
۲۶	بسیار	۷۰	۲۶	بسیار	۷۰	۲۶	بسیار	۷۰
۲۷	بسیار	۷۲	۲۷	بسیار	۷۲	۲۷	بسیار	۷۲
۲۸	بسیار	۷۴	۲۸	بسیار	۷۴	۲۸	بسیار	۷۴
۲۹	بسیار	۷۶	۲۹	بسیار	۷۶	۲۹	بسیار	۷۶
۳۰	بسیار	۷۸	۳۰	بسیار	۷۸	۳۰	بسیار	۷۸
۳۱	بسیار	۸۰	۳۱	بسیار	۸۰	۳۱	بسیار	۸۰
۳۲	بسیار	۸۲	۳۲	بسیار	۸۲	۳۲	بسیار	۸۲
۳۳	بسیار	۸۴	۳۳	بسیار	۸۴	۳۳	بسیار	۸۴
۳۴	بسیار	۸۶	۳۴	بسیار	۸۶	۳۴	بسیار	۸۶
۳۵	بسیار	۸۸	۳۵	بسیار	۸۸	۳۵	بسیار	۸۸
۳۶	بسیار	۹۰	۳۶	بسیار	۹۰	۳۶	بسیار	۹۰
۳۷	بسیار	۹۲	۳۷	بسیار	۹۲	۳۷	بسیار	۹۲
۳۸	بسیار	۹۴	۳۸	بسیار	۹۴	۳۸	بسیار	۹۴
۳۹	بسیار	۹۶	۳۹	بسیار	۹۶	۳۹	بسیار	۹۶
۴۰	بسیار	۹۸	۴۰	بسیار	۹۸	۴۰	بسیار	۹۸